

يك ساعت راه با كاخهای با شكوه كلكته زندگی میکردند از آنها هم بدتر بود. زنان نیمه عربان آشفته حال و ژولیده موی برای بدست آوردن دستزد ناچیزی کار میکردند تا ثروت هنگفتی همچون يك شط پهناور به جیب صاحبان سرمایه های شهرهای انگلیسی «گلاسکو» و «دندی» و چند تن از سرمایه داران هند بریزد.

در سالهای رونق هرچند زندگی کارگران بهمان صورت سابق باقی بود و سود ناچیزی بدست میآوردند برای صاحبان صنایع وضع بسیار خوب بود اما وقتی که دوران رونق گذشت و دیگر سودهای فراوان به آسانی بدست نمیآمد البته بار فشار بدوش کارگران افتاد. صاحبان سرمایه منافع گذشته خود را فراموش کردند زیرا همه را مصرف کرده بودند. حالا اگر سودی هم حاصل میشد کافی نبود. پس چگونه ممکن بود چرخ صنایع بچرخد؟ بدین ترتیب اغشاشات صنعتی و هیجانهای کارگری و اعتصابات عظیم در بمبئی بوجود آمد که همه کس را تحت تأثیر میگذاشت. هم کارفرمایان را بوحشت می انداخت هم دولت را. نهضت کارگری آگاهی طبقاتی پیدا کرده بود و هم از نظر ایدئولوژیک و هم از نظر سازمانی مبارزتر و خطرناک تر شده بود. وضع سیاسی نیز سرعت تحول مییافت و هرچند این دو جریان از هم جدا بودند و با یکدیگر ارتباطی نداشتند اما تا اندازه ای بموازات هم حرکت میکردند. در نتیجه دولت نمیتوانست زیاد خوشبین باشد و آینده در نظرش رضایت بخش نبود.

در ماه مارس ۱۹۲۹ دولت ناگهان به سازمانهای کارگری هجوم برد و عده ای از رهبران مشهور گروه مترقی آنها را بازداشت کرد. رهبران اتحادیه «گیرنی کامسکار» بمبئی و رهبران کارگران بنگال و ولایات متحده و پنجاب توقیف شدند. در میان آنها عده ای کمونیست و عده ای دیگر از هواداران کمونیستها وجود داشت اما عده ای هم فقط اعضای فعال در اتحادیه ها و سندیکاها بودند. باین ترتیب محاکمات معروف به «میروت» آغاز گردید که در حدود چهار سال و نیم طول کشید.

يك کمیته دفاع از متهمین «میروت» تشکیل گردید که پدرم ریاست آنرا به عهد گرفت. دکتر انصاری و عده ای دیگر از جمله خود من نیز در آن عضو بودند. ما با مشکلات زیادی مواجه بودیم. لازم بود مبالغی بول جمع آوری شود و این کار هم آسان نبود زیرا کسانی که پول داشتند از کمونیستها و سوسیالیستها و عناصری که آنها را اغوا کنند کارگران میسر دهند خوششان نمی آمد. و کلای مدافع هم فقط حاضر بودند که در مقابل دریافت پول بدفاع پردازند. ما در کمیته خود و کلای ممتاز و میرزی مانند پدرم و دیگران داشتیم که همیشه حاضر بودند که بدون توقیفی طرف مشورت قرار گیرند و راهنماییها کلی بعمل آورند. این کار برای کمیته ما هزینه ای نداشت اما آنها نمیتوانستند تما

وقت خود را در «میروت» بگذرانند و ماهها در آنجا بمانند. بسایر و کلای عدلیه هم که رجوع میکردیم ظاهراً میخواستند از این فرصت حداکثر استفاده را ببرند و هرچه بیشتر پول بگیرند و این کار هم برایمان بسیار دشوار بود.

علاوه بر موضوع مجاکمات «میروت» من در چند کمیته دفاع دیگر نیز شرکت داشتم از جمله در کمیته دفاع از «م. ن. روی»^۱ و دیگران و در هر دفعه از حرص و پول دوستی و کلای عدلیه که روزی خود من هم همکار ایشان بوده‌ام متعجب میشدم. نخستین بار در پنجاب و هنگام مجاکمات حکومت نظامی سال ۱۹۱۹ با این طمعکاری رو برو شدم. در آنجا یکی از بزرگترین و کلای عدلیه بشکل عجیبی اصرار داشت تمام حق الوکاله خود را از قربانیان حکومت نظامی دریافت دارد. بسیاری از آن زندانیان، حتی يك نفر که خودش يك وکیل دادگستری بود، ناچار شدند از اینجا و آنجا پول قرض کنند و اموال خود را بفروشند تا از این راه پولی جمع آوری کنند و به او بپردازند.

تجربیات بعدی برایم تلخ تر بود. اغلب ما در میان فقیرترین کارگران و بمقادییر ناچیز پول و اعانه جمع آوری میکردیم و بصورت چکهای کلان به و کلای عدلیه میپرداختیم. اما همه این کارها بیهوده بود. ظاهراً تمام مجاکمات ما یکسان بود. چه در مجاکمات سیاسی و چه در مجاکمات کارگران همیشه نتیجه تقریباً یکصورت را داشت و به محکومیت متهمین منتهی میگشت. در موردی مثل مجاکمات «میروت» طبعاً قضایا از جهات مختلف مطرح میگشت و لازم بود که از نظرهای مختلف علناً دفاع بعمل آید.

دفاع از متهمین «میروت» گرفتاری فراوانی ایجاد میکرد و کار آسانی نبود. در میان آنها اشخاص کوناگونی بودند که لازم بود از ایشان باشکال مختلف دفاع شود و اغلب هیچ وجه مشترکی با هم نداشتند. بعد از چند ماه کمیته دفاع کار رسمی خود را تعطیل کرد اما هر يك از ما باز هم باندازه قدرت و امکان خود بصورت انفرادی به کمکهای خود ادامه دادیم. تحول اوضاع سیاسی توجه ما را بیش از پیش بخود جلب میکرد و در ۱۹۳۰ خود ما نیز همگی در زندان بودیم.

۱ - بهار اول متن صفحه ۲۲۸ رجوع شود - م

آسمان طوفانی

در سال ۱۹۲۹ میبایست کنگره در شهر لاهور تشکیل گردد. پس از ده سال که کنگره دوباره در پنجاب تشکیل میشد طبعاً خاطرات گذشته سال ۱۹۱۹ مردم را بهیجان میآورد. خاطره کشتار «جالیانوالاباغ»^۱، قانون حکومت نظامی و توهین‌هایی که ازین راه صورت گرفت و خاطره دوره اجلاس کنگره در «امریتسر» که بدنبال آن نهضت عدم همکاری آغاز گردید همه تجدید میشد. در ظرف ده سال حوادث زیادی روی داده بود که قیافه‌ها را بکلّی عوض کرده بود با اینهمه هنوز هم یکنوع مشابهت‌هایی میان اوضاع کنونی با آن زمان وجود داشت: بحران سیاسی افزایش می‌یافت، یکنوع محیط مبارزه و تصادم احساس میشد و شبیح تصادم و برخورد آینده در همه جا محسوس بود.

مجلس قانونگزاری و شوراهای ایالتی از مدتها پیش دیگر توجه و علاقه هیچ کس جز مشتی افراد معدود را که با اعتقاد زیاد دور آنها میگشتند جلب نمیکرد. این شوراهاراه کسالت آمیز خود را طی میکردند و همچون نقاب پوشیده می‌بودند که میبایست چهره واقعی حکومت مطلقه و استبدادی بریتانیا را در هندی مخفی سازند. وجود آنها بهانه می‌بود که گاه بگاه بر سر ملت هندی منت بگذارند و از پارلمان هندی و حقوق و امتیازاتی که اعضای آن دارند صحبت کنند. در صورتیکه در واقع هیچ کار مفیدی برای هندی انجام نمیدادند.

آخرین کار موفقیت آمیز مجمع قانونگزاری که تا اندازه‌ای توجه عمومی را جلب کرد قطعنامه می‌بود که در سال ۱۹۲۸ بتصویب رسانند و در آن همکاری با «کمیسیون سیمون» وارد کرد.

میان رئیس مجمع قانونگزاری و دولت نیز اختلافاتی وجود داشت. روش «ویتال» بهای پاتل» رئیس مجمع قانونگزاری که از سواراجی‌ها بود و تمایلات استقلال طلبانه داشت موجب خشم مقامات دولتی میشد و بارها سعی کردند دست و پایش را جمع کنند. این

قبیل مسائل کمابیش مردم را مشغول میداشت باوجود این توجه عمومی مخصوصاً به حوادث خارجی معطوف بود. پدرم نیز از فکر مفید بودن شرکت در شوراها و مبارزه پارلمانی مأیوس شده بود و اغلب علناً میگفت که ازین روش هیچ نوع فایده‌ئی بدست نخواهد آمد. میخواست اگر فرصتی بدست آورد خودش را از میان آنها بیرون بکشد. او که با قانون پرورش یافته و عادت کرده بود که برای هر امر راه حلهای قانونی پیدا کند و بکاربرد، اکنون بنا بر تجربه و درك مقتضیات باین نتیجه تأسف آور رسیده بود که روشهای باصطلاح پارلمانی و قانونی درهند بیفایده و بلااثر است. اوروح قانون پرست خود را باین استدلالها قانع میساخت که درهند درحقیقت هیچ نوع قانون واقعی حکومت نمیکند و حتی يك حکومت بظاهر قانونی هم وجود ندارد. اگرهم گاهی برحسب اتفاق قانونی، بصورت خرگوشی که تصادفاً ازسوراخ بیرون میجهد، بنظر برسد این قانون درواقع اراده یکفرد یا يك گروه دیکتاتور و مستبد است که صورت قانون را بخود میگیرد. پدرم از حیث پرورش و عادات بايك نقر انقلابی اختلاف و تفاوت بسیار داشت و اگر يك دموکراسی بورژوائی واقعی درهند وجود میداشت بدون تردید او یکی از ارکان و مدافعین آن میشد، اما از آنجا که در هند در زیر نقاب حکومت پارلمانی در واقع يك نوع هرج و مرج قانونی رواج داشت او بتدریج بیشتر ناراضی میشد و به قیام برضد این وضع تحریک میگردید.

گانندی جی همچنان خود را از سیاست دور و برکنار نگاه میداشت و فقط در کنگره کلکته شرکت جست و در آنجا نقش مهمی را انجام داد. معینده امور محو ادث را دنبال میکرد و سران کنگره اغلب با او مشورت میکردند. از چند سال پیش توجه عمده او در راه تبلیغات بنفع «خادی» یعنی پارچه‌های دستباف صرف میشد و برای این منظور به يك رشته مسافرت در سراسر هند پرداخته بود. به تمام ایالات میرفت، تمام نواحی را بازدید میکرد و تقریباً تمام شهرها را میدید و حتی دهات دور افتاده را هم از نظر دور نمیداشت. در همه جا انبوه مردم را متوجه خویش میساخت و جمع زیادی را به کار کردن در راه برنامه خودش بر میانگینخت بدین ترتیب بود که با هند آشنائی فراوانی پیدا کرد و از همه جای این کشور وسیع از شمال تا جنوب دور دست و از کوهستانهای غربی تا دریاهای شرقی، اطلاعات زیادی بدست آورد. تصور نمیکنم که هیچ کس دیگر باندازه او و مانند او در هند سفر کرده باشد و بقدر او با مردم آمیزش و تماس داشته باشد.

از زمانهای سابق مسافری بی بوده اند که دائماً در حال حرکت بسر میبردند یا برای انجام زیارت‌های مذهبی بمسافرت‌های دور و دراز میپرداختند اما وسیله حرکت آنها بسیار کند بود و حتی اگر تمام عمر را هم صرف سفر میکردند باندازه یکسال مسافرت باراه آهن و اتوموبیل چیز نمیدیدند. گانندی جی باراه آهن و اتوموبیل سفر میکرد اما همیشه خود را

به آنها مقید نیساخت و گاهی مسافات زیادی را پیاده میپیمود. از این راه بود که اطلاعات وسیع و بیمانندی دربارهٔ تمامی هند و مردم آن بدست آورد. همچنین بهمن جهت میلیونها نفر توانستند از نزدیک او را به بینند و با او شخصاً تماس حاصل کنند.

این مسافرتها در سال ۱۹۲۹ او را به ولایات متحده کشاند. چند وقتی در منتهای شدت گرما در این ایالت بود. گاهی من هم چند روزی را با او میگذراندم و در جوار او تجاربی می آموختم. هر چند اولین بار نبود که او را میدیدم از جذبهٔ فوق العاده‌ئی که در میان انبوه مردم داشت بحیرت میافتادم. گاهی اوقات مردم مثل دسته‌های ملخ بسوی او هجوم می آوردند این وضع مخصوصاً در نواحی شرقی استان ما نظیر «گوراخپور» و اطراف آن خیلی نمایان بود و بچشم میخورد. وقتی که با اتومبیل از مناطق روستائی عبور میکردیم بر سر راه خود اجتماعات ده تا پانزده هزار نفری مردم را میدیدیم که برای دیدن گاندی جی جمع میشدند. در حالیکه در اجتماع اصلی آنروز که وقتش از پیش تعیین شده بود جمعیت به بیش از صد هزار نفر میرسید. در این اجتماعات میکروفون و بلندگو جز به ندرت و آن هم در شهرهای بزرگ وجود نداشت. اغلب مردم طبعاً امیدئی نداشتند که حتی صدای او را بشنوند اما فقط همین برای ایشان کافی بود که «مهاتما» را به بینند. گاندی جی خیلی کم و باختصار حرف میزد. زیرا هر روز مجبور بود بارها بادسته‌های مردم حرف بزند و غیر ممکن بود که هر ساعت و هر روز با هزاران نفر صحبت کند.

در ولایات متحده من همیشه و همه جا همراه او میرفتم زیرا بکار او نمی آمدم و بنظر من فایده‌ئی هم نداشت که بر تعداد همراهان او بیفزایم. البته این امر از آنجهت نبود که از مقابله با انبوه مردم وحشت داشتم اما طبیعی است که تنه خوردن و پا لگد شدن دائم و تحت فشار بودن بیخود که برای همراهان گاندی جی عادی بود و زیاد اتفاق میافتاد برای همه کس مطبوع و خوشایند نیست. بعلاوه من خود کارها و فعالیت‌های زیاد در پیش داشتم و نمیخواستم خود را با تبلیغات «خادی» مشغول سازم زیرا این موضوع در نظر من در مقابل تحولی که در اوضاع سیاسی پیدا میشد ناچیز و کم اهمیت بود. اصولاً من از این نوع اشتغالات غیر سیاسی گاندی جی خیلی خوشم نیامد و نمیتوانستم عمق افکارش را درک کنم. در آن زمان او برای نهضت «خادی» خود پول جمع میکرد. و دائماً میگفت و تکرار میکرد که برای «دارید راتارانان» (خدای فقر یا خدای فقیران) به پول احتیاج دارد. محتملاً منظور گاندی جی این بود که میخواهد با این پول به فقیران کمک دهد تا کاری پیدا کنند و بیافندگی بادیستگاههای دستی پردازند. اما تصور میکنم که در پشت این کلمات میخواست فقرا بستاند و یک نظر مذهبی راجع بفقرا دنبال میکرد. خیال میکنم در تمام مذاهب همیشه فقرا را «طبقهٔ برگزیدهٔ خداوند» می‌شمارند و فقرا می‌ستایند. اما برای من فقر همیشه

نفرت انگیز بوده است. من همیشه اعتقاد داشته‌ام که فقر چیز نیست که باید ریشه کن و نابود شود و نه آنکه مورد تشویق و ستایش قرار گیرد. بدین‌قرار بنظر من ناچار باید نظمی که فقرا تحمل میکنند و بوجود می‌آورد و از گونه‌گون گردد و تغییر پذیرد. کسانی که در این باره سروصدا راه می‌انداختند و از فقر دفاع میکردند در واقع هر يك منافع خاصی را در نظر داشتند. اغلب آنها باین موضوع باین نظر مذهبی و تقدس آمیز نگاه میکردند و نمیتوانستند دنیائی را تصور کنند که در آن نعمت و فراوانی تمام احتیاجات زندگی را برای تمام افراد بر آورد. ظاهر این اشخاص عقیده دارند که فقیر و غنی همیشه باید وجود داشته باشند و جزء ضروریات زندگی بشر هستند.

هر بار که فرصتی پیش می‌آمد که در این زمینه‌ها با گاندی‌جی صحبت کنیم میگفت که لازمست ثروتمندان ثروت خود را همچون يك ودیعه الهی برای خوشبخت کردن مردم بدانند و آنرا در این راه صرف کنند این نظر گاندی‌جی يك نظریه متروك و مندرس قدیمی است که متأسفانه هنوز هم در هند رواج دارد؛ همچنانکه در قرون وسطی هم در اروپا رواج داشته است. من باید صریحاً بگویم که نمیتوانم بفهمم چگونه ممکن است شخص عاقل و فرزانه‌ئی بچنین نظریه‌ئی که کاملاً جنبه تخیلی و غیر عملی دارد اعتقاد داشته باشد و خیال کند مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی جامعه امروز را میتوان از این راه حل کرد. بطوریکه قبلاً گفتم مجمع قانونگزاری بدون اینکه کاری انجام دهد در حال چرت زدن بود و کسی به آن توجهی نداشت. روزیکه «بهاگات سینگ» و «ب. ک. دوت» دو نارنجک از لژ تماشاچیان به تالار جلسه آن پرتاب کردند ناگهان مجمع مزبور از خواب پرید. در واقع بر اثر این نارنجکها هیچ کس بشدت مجروح نشد و آسیبی ندید. بطوریکه خود متهمین هم اظهار داشتند ظاهراً قصدشان از این اقدام تروریستی ایجاد هیجان و سروصدا بود، نه آزار رساندن به اشخاص.

این نارنجکها چنان افکار عمومی را تکان داد که هم مجمع قانونگزاری و هم محیط خارج یکباره بیدار شد. عملیات تروریستی دیگری هم صورت گرفت اما تا این اندازه سروصدا نداشت. در لاهور يك افسر جوان پلیس انگلیسی را که تصور میشد نسبت به «لالاچیت‌رای» توهین کرده و موجب مرگش شده است بضرط گلوله کشتند. در بنگال و نقاط دیگر کشور دوباره عملیات تروریستی شروع شد. توقیف‌های زیاد نیز دوباره صورت گرفت و محاکمات جدیدی آغاز گشت. بر تعداد زندانیان سرعت افزوده شد و حتی بسیاری اشخاص بدون هیچ گناه و بدون هیچ محاکمه بزندانیان رفتند.

در موقع محاکمه تروریست‌ها در لاهور پلیس در جلسات رسمی دادگاه عملیات خلاف قانون و خشونت آمیزی مرتکب شد که توجه و نفرت عمومی را بخود جلب کرد. برای

اعتراض نسبت باین بدرفتاریهای پلیس که چه در زندانها و چه در دادگاهها صورت میگرفت بسیاری از زندانیان با اعتصاب غذا پرداختند. اکنون بخاطر ندارم که اعتصاب چگونه شروع شد اما بالاخره علت اصلی آن اعتراض بطرز رفتار ناشایست بازندانیان و بخصوص با زندانیان سیاسی بود. این اعتصاب هفته‌ها طول کشید و در سراسر کشور محیط چشم و هیجانی بوجود آورد. زندانیان اعتصابی فوق‌العاده ضعیف شدند. بعلت ضعف آنها تشکیل جلسات دادگاهها به تعویق افتاد. حتی دولت قانون عجیب و ظالمانه‌ئی وضع کرد که اجازه میداد محاکمات بصورت غیابی، بدون حضور متهم و حتی بدون حضور وکلای مدافع هم انجام شود. دولت بخیال خود میخواست با این خشونت‌ها و با این ترتیب مسئله طرز رفتار ناشایست بازندانیان را حل کند.

موقعیکه من به لاهور رفتم یکماه از شروع اعتصاب غذا میگذشت. بمن اجازه دادند که در زندان با زندانیان ملاقات کنم. خودم هم میخواستم که آنها را به بینم. در آن ملاقات اولین بار بود که «بهاگات سینگ» و «جاتین درانات داس» و چند نفر دیگر از باصطلاح تروریستها را میدیدم. همه آنها در حال ضعف مفرط و اغمای شدیدی بسر میبردند و ناچار بستری بودند. همیشه با آنها زیاد حرف زد. «بهاگات سینگ» قیافه زیبای يك روشنفکر را داشت. بطور نمایانی آرام و خونسرد بود. هیچ بنظر نمیرسید که در درون روح او خشم و کینه انتقام جویانه‌ئی هم وجود داشته است. نگاهش و حرفهایش در کمال لطف و ملایمت بود. بدیهی است که شاید هر کس دیگر هم که بجای او میبود پس از یکماه اعتصاب غذا و گرسنگی یکپارچه نرمی و صفا، و لطف محض میشد. «جاتین داس» از او هم ملایمتر و نرمتر بنظر میرسید. مثل يك دختر جوان آرام و محبوب بود. وقتی او را دیدم بشدت رنج میبرد و چندی بعد بالاخره در شصت و یکمین روز اعتصاب غذای خود درگذشت.

مهمترین دلیل رفتار جسورانه بهاگات سینگ ظاهراً این بود که اخباری درباره عمویش «سردار آجیت سینگ» شنیده بود یا محتملاً خود او را هم دیده بود. سردار آجیت سینگ از مبارزین ملی بود و در حوادث سال ۱۹۰۷ او را باتفاق «لالاجیت رای» تبعید کردند. سالها بود که او در تبعید بسر میداد. اخبار مبهمی میرسید که او در آمریکای جنوبیست اما تصور نمیکنم که کسی اطلاع دقیقی درباره او داشته باشد. حتی نمیدانم که اکنون زنده است یا مرده.

مرگ «جاتین داس» در تمام کشور هیجان عظیمی ایجاد کرد و مسئله بد رفتاری با زندانیان سیاسی را پیش کشید. دولت ناچار شد يك کمیسیون خاص برای این کار مأمور سازد. این کمیسیون مقررات جدیدی برقرار ساخت و زندانیان را به سه دسته تقسیم کرد

اما این مقررات که ظاهراً برای بهبود اوضاع زندانها بود در عمل بهیچوجه تغییری بوجود نیاورد و نمری نبخشید و هنوز هم وضع زندانیان بسیار بد و ناگوار است و هیچ بهبود اساسی نیافته است.

در آخر تابستان، در ماههای بارانهای موسمی و اوایل پاییز، کمیته ایالتی کنگره در لاهور برای تعیین رئیس دوران آینده کنگره به مطالعه و مشورت پرداخت. این کار صورت بکرشته تشریفات بسیار کند و آهسته را دارد که معمولاً از ماه اوت تا اکتبر (از شهر یور تا مهر) طول میکشد. در سال ۱۲۹۸ و دوره قبلی، ریاست کنگره را پدرم عهده دار بود که اکنون دوران کار او پایان میرسد. در سال ۱۹۲۹ تقریباً همه در باره نامزدی مجدد شخص گاندی جی اتفاق نظر داشتند. در واقع انتخاب او بر ریاست کنگره برای نوبت سوم بر ارزش موقعیت او نمی افزود زیرا عملاً او در کنگره مقامی بالاتر از ریاست و مافوق رئیس داشت. نامزدی او برای ریاست از این جهت بود که همه کس احساس میکرد دو باره مبارزه شدت خواهد یافت و دوران حساسی پیش خواهد آمد. و در چنین وضعی گاندی جی تنها رئیس شایسته‌ی خواهد بود که بتواند تمامی ملت را رهبری کند. زیرا جز او کسی نمیتوانست برای ریاست در چنین موقعی شرایط کافی را در خود جمع داشته باشد.

باین ترتیب بود که کمیته ایالتی او را برای ریاست به «کمیته کنگره» پیشنهاد و توصیه کرده بود اما خود او هیچ زیر بار نرفت و حاضر نبود چنین مقامی را قبول کند. با وجود این اگرچه او صریحاً نظر منفی خود را اظهار میداشت ظاهراً امکان آشتی هم از جانب او بنظر میرسید. و قتیکه کمیته کنگره اجلاس خود را تشکیل داد و در این باره بمطالعه پرداخت تا آخرین لحظات همه تصور میکردند که او ریاست را خواهد پذیرفت. اما گاندی جی باز هم مقاومت کرد و در آخرین لحظه نام مرا برای ریاست پیشنهاد کرد. «کمیته کنگره» هم که از اصرار و مقاومت لجوجانه او متعجب و ناراحت بود از آنجهت که در آن موقع نامزد دیگری وجود نداشت در برابر گاندی جی تسلیم شد و نامزدی مرا برای ریاست کنگره پذیرفت.

بخاطر ندادم که هرگز تا آن اندازه در خود احساس حقارت کرده باشم. از وضع خود ناراضی بودم و رنج میبردم. این امر نه از آنجهت بود که نسبت بآن مقام بزرگ و پرافتخاری که بمن داده شده بود بی‌اعتنا بودم. اگر در یک وضع عادی به چنین مقامی انتخاب شده بودم مسلماً بسیار خوشحال میبودم اما در آنجا بدون زمینه قبلی، بدون این که جریان شکل عادی داشته باشد، مثل عروسکی که او را بروی صحنه بیاورند یکباره مرا پیش کشیده بودند و دیگران هم ناچار شده بودند وجود مرا بپذیرند. همین امر بود که مرا رنج میداد و آنرا نسبت بخود توهین و تحقیری میسرمدم. در واقع کمیته کنگره

پیشنهاد گاندی جی را بدون ناراحتی علنی پذیرفت و کسولی را که او تحمیل کرده بود بدون آنکه اخمی بصورت آورد فرو داد. اما غرور شخصی من از این نوع ریاست جریحه دار میشد و کم مانده بود که استعفای خود را تقدیم دارم. اما برخورد مسلط شدم و با دلی دردمند و روحی آشفته وضع جدید را پذیرفتم تا از ارتکاب به اقدامی که مرا بیشتر بر سر زبانها بیندازد خودداری کرده باشم.

معملاً تنها کسی که از این انتخاب خوشوقت میشد پدرم بود که ریاست دوران قبل را بعهدہ داشت. او با نظرهای سیاسی من موافق نبود اما از آنجا که مرا بسیار دوست میداشت هر پیشامد خوبی برای من او را خوشوقت و خرسند میساخت. بسیار اتفاق میافتاد که از من انتقاد میکرد یا حتی گاهی هم با شدت و تندى با من حرف میزد اما هرگز بکسی اجازه نمیداد که در حضورش از من بدگویی و انتقاد کند.

در حقیقت افتخادی بزرگ و مسئولیتی سنگین بمن داده شده بود واقعهٔ بیسابقه‌ئی بود. هرگز دیده نشده بود که پسری بلافاصله بجای پدرش بر کرسی ریاست کنگره بنشیند. بعلاوه ظاهراً من هنوز برای این مقام خیلی جوان بودم بطوریکه گاهی میگویند من جوانترین کسی بوده‌ام که باین مقام رسیده‌ام زیرا در آن موقع تازه چهل سالم تمام میشد. اما این حرف صحیح نیست. «گو کله» تقریباً با همین سن بریاست کنگره رسید. مولانا ابوالکلام آزاد^۱ هم که کمی از من مسن تر است موقعیکه رئیس کنگره شده‌نوز چهل سال نداشت. اما تفاوت من با آنها زیاد بود. «گو کله» حتی پیش از چهل سالگی جزو رؤسای مورد احترام و رهبران عمدهٔ کنگره بشمار میرفت. ابوالکلام آزاد هم همیشه بخاطر موقعیت ممتاز روحانی و مذهبیش مورد احترام فوق‌العاده بوده است. در صورتیکه هر چند

۱ - به حاشیه ۲ صفحه ۶۰ رجوع شود - م

۲ - یکی از معتبرترین و درخشانترین شخصیت‌های مسلمان هند است. در مکه متولد شده است. دوران کودکی خود را در عربستان گذرانیده و مطالعات مذهبی والهیات خود را در دانشگاه معروف الازهر مصر انجام داده است پیش از جنگ جهانی اول در کانکنه يك مجلة هفتگی اسلامی بنام «الملال» برای دفاع از منافع مسلمانان تأسیس کرد وقتی این روزنامه توقیف و ممنوع شد روزنامه دیگری بنام «البلاغ» درست کرد و بعلمت آن در موقع جنگ و همزمان با برادران علی (سال ۱۹۱۵) توقیف و زندانی گردید. بعد از پایان جنگ و آزادی از زندان به نهضت کنگره ملی پیوست. در نهضت خلافت نقش مؤثری داشت. در نهضت عدم همکاری نیز فعال بود. از آنپس چندین بار دیگر هم بزندان رفته است. بعدها در دوران جنگ اخیر از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۶ ریاست کنگره ملی را عهده‌دار بوده است از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ مانند بسیاری از سران نهضت ملی هند در زندان بسر برد. او از هواداران جدی همکاری مسلمانان و هندوان در کنگره و در فعالیت‌های سیاسی میباشد و با نظریهٔ محمدعلی جناح مخالف بود. از زمان استقلال هند او سمت وزارت فرهنگ هند را عهده دار است و یکی از بزرگترین شخصیت‌های هند مستقل بشمار میرود - م

شقیقه‌های خاکستری و قیافه چین خورده من هم از گذشت سالیان دراز حکایت میکرد هنوز نه چون گو کله قیافه يك رجل سیاسی را داشتم و نه چون ابوالکلام آزاد فقیهی دانشمند و معتبر بشمار میرفتم. ظاهراً کمیته کنگره به سن من توجهی نشان نداد.

جلسه عمومی کنگره و دوران اجلاسیه لاهور نزدیک میشد. و در این ضمن حوادث هم قدم قدم جلو میرفت. انگار که يك جریان اجتناب ناپذیر و يك نیروی نامرئی درونی همه چیز را حتی برخلاف میل عمومی جلو میبرد. افراد با وجود کمال شهامت و دلیری که نشان میدادند در واقع نقش حقیر و ناچیزی بعهدہ داشتند. هر کس احساس میکرد که همچون چرخ کوچکی در يك ماشین غول آسا میباشد که بشکل غیر قابل تصور و مقاومت ناپذیری بحرکت درآمده است.

شاید ناامید متوقف ساختن این حرکت شدید و آرامش ناپذیر سرنوشت بود که دولت بریتانیا قدمی به جلو گذاشت، ولرد ایروین نایب السلطنه اعلام داشت که بزودی يك «کنفرانس میزگرد» تشکیل خواهد شد. اعلامیه مربوط باین کنفرانس میزگرد بسیار ماهرانه تنظیم شده بود بطوریکه از آن معانی مختلفی مستفاد میگشت. در میان ما بعضی‌ها عقیده داشتند که این اعلامیه هیچ مفهوم و معنی صریحی در بر ندارد و حتی اگر در آن غیر از وعده و حرف هم چیزی باشد در هر حال با نیات و هدفها و درخواستهای ما توافقی ندارد. هنوز این اعلامیه منتشر نشده بود که با کمال شتاب و عجله يك «کنفرانس رهبران نهضت‌های مختلف» در دهلی تشکیل گردید و اشخاصی از گروه‌های گوناگون به آن دعوت شدند. گاندی جی و پدرم هم در آن شرکت داشتند. «ویتال بهای پاتل» که هنوز ریاست مجمع قانونگذاری راعهدہ دار بود و بعضی از رؤسای اعتدالی مانند «سرتج بهادر ساپرو» و دیگران هم در آن بودند. در این کنفرانس قطعنامه‌ی تصویب شد که اعلامیه نایب السلطنه درباره کنفرانس میزگرد را با افزودن بعضی شرایط موجود که جنبه حیاتی داشت می پذیرفت. اگر دولت این شرایط را قبول میکرد ممکن بود يك همکاری بوجود آید. اینها شرایط اساسی بود که ممکن بود تغییر وضعی در هند پیش آورد.

در واقع پیروزی بزرگی بود که يك چنین قطعنامه‌ی مورد موافقت نمایندگان تمام

۵ - (بادداشت مؤلف) این شرایط چنین بود :

- ۱ - مذاکرات کنفرانس میزگرد آینده براساس تشکیل يك اساسنامه دومیونی کامل برای هند قرار خواهد داشت .
- ۲ - سازمان کنگره باید در کنفرانس میزگرد مزبور اکثریت داشته باشد .
- ۳ - زندانیان سیاسی باید مورد عفو عمومی قرار گیرند .
- ۴ - دولت هند باید از آن پس و تا آنجا که موقعیت کنونی اجازه میدهد بصورت يك دولت کامل دومیونی اداره شود .



نہرو درس سال ۱۹۲۹

پروفیسر جی. پی. پٹیل

گروههای اعتدالی و مترقی قرار گرفت. از نظر کنگره قبول این قطعنامه کمتر از مدعای مورد درخواست او یعنی استقلال تام و تمام بود اما چون توافق بر روی مدعای کنگره برای همه مقدور نبود آنرا پذیرفت. اما موقعیت و خیمی پیش آمده بود زیرا شرایط ذکر شده ممکن بود از نظرهای مختلف بصورت‌های مختلف تفسیر شود. نمایندگان کنگره این شرایط را ضروری و حداقل تلقی میکردند که بدون آنها برای هیچگونه همکاری حاضر نبودند. کمیته عامله کنگره جلساتی ترتیب داد و صریحاً این موضوع را بهمین صورت تأیید کرد و مقرر داشت که این پیشنهادات در جلسه عمومی کنگره مورد رسیدگی بیشتر قرار گیرد. اما از نظر اعتدالیها شرایط پیشنهادی مذکور شامل حداقل مطالبات بود که بطور قاطع برای وصول آن اصراری نداشتند و در صورت رد شدن آنها از طرف دولت، باز هم نمیخواستند از همکاری با دولت دست بردارند. شرایطی که بنظر ماحیانی بود از نظر آنها اهمیت زیادی نداشت.

از قضا در عمل هم وقتی که این پیشنهادات از طرف دولت بریتانیا رد شد و اغلب ما اعضای کنگره با هزاران نفر دیگر بزندان افتادیم، دوستان اعتدالی و «جوابگوی ما که خودشان نیز این قطعنامه را با ما امضا کرده بودند، با زندانیانهای ما منتهای همکاری را بعمل آوردند.

بسیاری از ما پیش بینی میکردیم که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد هر چند که این اتفاق دیر تر از آنچه فکر میکردیم روی نمود. اما ضمناً امیدی هم وجود داشت که لیبرالها هم از این اقدام مشترك همراه اعضای کنگره به جلو بیایند و دولت بریتانیا برای آینده هند با تمام دسته‌ها و بدون تبعیض همکاری کند. يك دلیل عمده دیگر برای عدمی از ما اعضای کنگره که اصولاً با این قطعنامه سازشکارانه موافق نبودیم اما به آن تن در دادیم این بود که میخواستیم اتحاد و اتفاق را در صفوف خودمان در کنگره بیشتر حفظ کنیم. ما در آستانه يك مبارزه بزرگ قرار داشتیم و نمیخواستیم در چنین موقعی کنگره دستخوش تجزیه و انشعاب شود. خوب معلوم بود که دولت پیشنهادات ما را نخواهد پذیرفت. باین جهت وضع ما بهتر میشد زیرا در این صورت میتوانستیم جناح راست کنگره را هم همراه خود نگاهداریم و با خود موافق سازیم. از طرفی این مسائل فقط تا چند هفته اهمیت می داشت زیرا ماه دسامبر نزدیک بود و دوران تشکیل جلسه عمومی کنگره در لاهور فرا میرسید.

با اینهمه این بیانیه مشترك برای بعضی از ما بسیار ناپسند و ناگوار بود. پس گرفتن مدعای استقلال کامل و پائین آمدن از این هدف حتی برای مدتی کوتاه هم در نظرمان نادرست و خطرناك بود. ممکن بود از این عمل چنین نتیجه گرفته شود که تحصیل استقلال

هدف مسلم ما نیست و چیزی نیست که نتوانیم از آن صرف نظر کنیم بلکه فقط يك وسیله تا کنیکی برای چانه زدن و معامله کردن و بدست آوردن امتیازات بیشتر است بدین جهت بود که من در امضا کردن آن بیانیه تردید داشتم. («سوباس بوس» جداً حاضر نشد آنرا امضا کند) اما همانطور که اغلب برایم اتفاق می افتد بالاخره قطعنامه را پذیرفتم و امضا کردم. معیناً فردای آنروز فکر کردم که از ریاست کنگره استعفا بدهم و حتی در این باره شرحی هم بگاندی جی نوشتم. يك نامه تسلی بخش گاندی جی و سه روز تفکر عاقبت مرا در این ناراحتی آرام ساخت و از استعفا دادن باز داشت.

درست پیش از تشکیل دوران اجلاس کنگره در لاهور يك كوشش نهائی دیگر بعمل آمد که شاید میان کنگره و دولت تفاهم و توافق حاصل شود و ملاقاتی با لرد ایروین نایب السلطنه صورت گرفت. نمی دانم ابتکار این ملاقات از طرف چه کسی بود اما تصور میکنم که «ویتال بهای پاتل» نخستین محرک آن بود. گاندی جی و پدرم در این ملاقات شرکت کردند و نظریات کنگره را بیان داشتند خیال میکنم که آقای «جناب» و «سرتج بهادر ساپرو» و «باتل» رئیس مجمع قانونگزاری نیز در این ملاقات شرکت کردند. از این ملاقات هیچ نتیجه ای بدست نیامد زیرا هیچ زمینه مشترک فکری میان طرفین وجود نداشت. نظر دولت با نظر کنگره خیلی از هم دور بود. دیگر برای کنگره چاره ای نماند جز آنکه راهی را که انتخاب کرده بود دنبال کند. یکسال مهلتی که از طرف کنگره کلکته برای قبول پیشنهادات قبلی ما از طرف دولت تعیین شده بود بسر میرسید. باین ترتیب کنگره طبق قرار خود میبایست استقلال کامل هند را بعنوان هدف نهائی خویش اعلام دارد و تمام اقدامات لازم را برای سوق دادن مبارزه در این جهت بکار بندد.

در جریان هفته های آخر قبل از تشکیل کنگره لاهور ناچار بودم که يك کار مهم دیگر را که در زمینه دیگری قرار داشت انجام دهم. «کنگره سندیکاهای سراسر هند» در «ناگپور» تشکیل میشد و چون در کنگره سال قبل من بسمت رئیس انتخاب شده بودم باید ریاست این کنگره را نیز بعهده میگرفتم. بیسابقه بود که يك شخص واحد در فاصله سه هفته هم در کنگره ملی و هم در کنگره سندیکاهای ریاست را عهده دار باشد. امیدوار بودم از این فرصت بتوانم برای ایجاد ارتباطی میان آنها و نزدیکتر ساختن این دو سازمان بیکدیگر استفاده کنم و بدین طریق کنگره ملی را براهی بکشانم که بیشتر به سوسیالیسم و به پرولتاریا نزدیک شود و ضمناً نهضت متشکل کارگری هم در مبارزه ملی کنگره شرکت جوید.

شاید این امید کاملاً بیجا و بی مورد بود زیرا ناسیونالیسم فقط در جهتی دور از سوسیالیسم و پرولتاریا میتواند پیش برود. معیناً من احساس میکردم که در آن موقع در

کشور ما کنگره با وجود نظر بورژوائی خود تنها نیروی انقلابی مؤثر بود. بدین لحاظ بنظر من نیروی کار گران میبایست به کنگره کمک میکرد و با آن همکاری بعمل میآورد و در آن اثر میگذاشت و در عین حال خصوصیات ایدئولوژی مشخص خود را هم حفظ میکرد. من امیدوار بودم که جریان حوادث و شرکت در اقدامات مستقیم بطور اجتناب ناپذیر کنگره را پیش از پیش به ایدئولوژی اصلاح طلبانه واقعی و تغییرات اساسی و مواجهه با مسائل اقتصادی و اجتماعی بکشاند.

در سالهای اخیر توسعه فعالیت کنگره در جهت امور دهقانی در روستاها بوده است. اگر این توسعه همچنان ادامه مییافت کنگره ناچار بیک سازمان وسیع دهقانان یا لاقفل سازمانی که دهقانان در آن اولویت می داشتند مبدل میشد. در کمیته های محلی و کمیته های بخش کنگره، مخصوصاً در ولایات متحده هر چند که طبقات متوسط و روشنفکران رهبری را در دست داشتند بیشتر اعضا و شرکت کنندگان نمایندگان دهقانان بودند.

بدین ترتیب ممکن بود مبارزه میان شهر و روستا که یک مبارزه عمومی و طبیعی است در روابط سازمان کنگره ملی با کنگره سندیکاها هم اثر بگذارد و آنها را از هم دورتر سازد. این احتمال خیلی زیاد بود. زیرا در سازمان کنگره طبقات متوسط بورژوا زمام امور را در دست دارند و کنگره تحت کنترل عناصر شهری میباشد و تا موقعیکه موضوع استقلال ملی حل نشده است طبیعاً تمایلات ناسیونالیستی در سراسر کشور اولویت خواهد داشت و مانع تمایل شدن به تمایلات اجتماعی و اقتصادی که در سازمانهای کارگری وجود دارد خواهد بود.

بهین جهت بنظر من کاملاً مفید بود که سازمان کنگره و سازمانهای کارگری بیکدیگر نزدیک تر شوند و بهین جهت هم بود که در استان ولایات متحده، اعضای سازمانهای کارگری و شعبات محلی کنگره سندیکاها را برای شرکت در کمیته های ایالتی و کمیته های محلی سازمان کنگره دعوت میکردیم و بسیاری از اعضای سازمان کنگره در فعالیتهای کارگری هم بشکل نمایانی شرکت می جستند.

جناح مترقی نهضت کارگری و کنگره سندیکاها نسبت به سازمان کنگره روی خوشی نشان نمیداد و نسبت به رهبران آن خوش بین نبود و ایدئولوژی کنگره را بورژوائی و ارتجاعی می شمرد که البته از نظر نهضت کارگری این حرف کاملاً هم صحیح بود. در واقع سازمان کنگره ملی همانطور که اسمش هم نشان میداد یک نهضت ناسیونالیستی بود نه بیشتر.

در سال ۱۹۲۹ سندیکاهای کارگران در هند بفعالیت جدیدی پرداختند، از طرف

دولت يك كميسيون بنام «كميسيون پادشاهی کارگران» تشکیل شده بود که به «كميسيون وایتلی» مشهور شد و مأمور بود برای بهبود وضع کارگران اقدام کند. جناح چپ نهضت کارگری میخواست که این كميسيون و تصمیمات آن بایکوت شود. جناح راست هوادار همکاری با این كميسيون بود، و در روش آنها نظره‌های شخصی وجود داشت زیرا به بعضی از رهبران جناح راست عضویت در كميسيون مزبور پیشنهاد و وعده شده بود. در این مورد هم مانند بسیاری از موارد دیگر هواداری و تمایل قلبی من متوجه جناح چپ میشد بخصوص که سیاست سازمان کنگره ملی هم مبنی بر عدم همکاری با دولت و بایکوت تصمیمات آن بود. در واقع خیلی عجیب میبود که در موقعی که در سازمان کنگره میخواستیم يك مبارزه مستقیم با دولت را آغاز کنیم من در مورد سندیکاهای کارگران موافق همکاری با يك كميسيون رسمی دولتی باشم.

در کنگره سندیکاهای در ناگپور همین مسئله بایکوت و عدم همکاری با «كميسيون وایتلی» بصورت مهمترین موضوع درآمد و در این مورد هم مانند سایر مسائلی که در کنگره مطرح میشد جناح چپ پیروز گردید. در این کنگره من نقش بسیار ضعیفی را اجرا میکردم. چون در زمینه فعالیت‌های کارگری يك نفر تازه کار و غیر وارد بودم با احتیاط قدم بر میداشتم و اغلب دچار تردید میشدم. معمولاً نظر شخص من موافق گروه مترقی تر بود و بنفع آنها اظهار عقیده میکردم اما در عین حال میکوشیدم که یکی از دو گروه نیوندم و سعی داشتم نقش يك رئیس کاملاً بیطرف را اجرا کنم و فقط وظایف ریاست را بدرستی انجام دهم. بدینقرار در انشعابی که در این دوران اجلاس به پیش آمد، و در تشکیل يك گروه اعتدالی و میانه رو جدید، من تقریباً نقش غیر مؤثری داشتم. شخصاً احساس میکردم که گروه دست راستی در انشعاب وجدائی مسئول و گناهکار بود در عین حال متوجه میشدم که بعضی از رهبران دست چپی نیز باین انشعاب کمک میکردند و بهانه‌هایی برای دست راستیها فراهم میساختند. در مبارزه وجدال میان دست راستیها و دست چپیها گروه میانه رو که زیاد بودند خود را بلا تکلیف میدیدند. شاید اگر يك رهبری صحیح وجود میداشت این گروه میانه رو میتواندست هر دو جناح را با خود نگاهدارد و از تجزیه و انشعاب در کنگره سندیکاها جلوگیری کند، در اینصورت حتی اگر هم جدائی صورت میگرفت لااقل عواقب ناگوار آن شدید و زیاد نمیشد.

متأسفانه نهضت سندیکائی هند بر اثر این واقعه ضربت شدیدی دید که هنوز هم اثر آن باقیست. دولت حمله و هجوم خود را بر ضد جناح چپ و مترقی نهضت کارگری شروع کرده بود و محاکمات «میروت» بر ضد کارگران یکی از نخستین نتایج این هجوم دولتی بود. این مبارزه همچنان ادامه یافت کارفرمایان و صاحبان صنایع نیز از این فرصت

مناسب برای اقدام بر ضد عناصر مترقی استفاده کردند. در آن زمستان ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ بعلت بحران اقتصادی جهانی در سراسر جهان کارگران تحت فشار قرار گرفتند. این هجوم همه جانبه نسبت بکارگران باضافه ضعف سازمانهای کارگری طبقه کارگر هند را در وضع بسیار سخت و ناگواری قرار داد و در موقعیکه اوضاع کارگران رو بخرابی میرفت آنها را از داشتن اتحادیه‌ها و سازمانهای مددکار محروم ساخت. کنگره سندیکاهای هند در جریان یکی دو سال بعدیکبار دیگر هم دستخوش انشعاب شد و این بار عناصر کمونیست از آن جدا شدند. بدین ترتیب اسماً سه فدراسیون سندیکاهای هند وجود داشت: یکی گروه اعتدالی، دومی خود کنگره سندیکاهای با نام و سازمان قدیمی و سومی یک گروه کمونیست. اما در عمل هر سه بسیار ضعیف و غیر مؤثر بودند و مبارزاتی که با هم و بر ضد هم بعمل می‌آوردند بضرر عموم کارگران تمام میشد. از سال ۱۹۳۰ من دیگر از تمام این جریانها دور ماندم زیرا از آنپس تقریباً تمام وقت را در زندان بوده‌ام. در دوران کوتاهی که از زندان بیرون بودم اطلاع یافتم که کوششی برای تأمین وحدت سندیکاهای بعمل آمده است اما به نتیجه مثبتی منتهی نشده است. گروه اعتدالی بعلت الحاق کارگران راه آهن به آن نیرومندتر گردید. آنها این امتیاز را نسبت بدیگران داشتند که دولت در مورد شرکت در کارهای «کنفرانس بین‌المللی کار» در ژنو با ایشان مشورت میکرد و از آنها نظر میگرفت. شوق مسافرت به ژنو بعضی از رهبران سندیکاهای بسوی ایشان جلب میکرد و به پیوند و اتحاد با آنها برمی‌انگیخت.

۱- (بازداشت مؤلف) - بعدها کوشش‌هایی که برای تأمین وحدت سندیکاهای بعمل آمد به موفقیتی منتهی

شد و اکنون خوشبختانه گروه‌های مختلف کارگران یک نوع وحدت عمل و همکاری با یکدیگر دارند.

استقلال و جریانات بعدی

خاطره کنگره لاهور در خاطر من تازه و جاندار است. طبیعی هم هست که چنین باشد زیرا در آن دوران کنگره من رئیس بودم و یک نقش عمده رهبری را به عهده داشتم و برای مدتی در مرکز حوادث قرار گرفتم. اکنون وقتی هیجانات آن روزها را بخاطر می آورم لذت فراوانی در خود احساس میکنم. استقبال گرم و پرشوری را که مردم لاهور از من بعمل آوردند و از حیث وسعت و عظمت کم نظیر بود هرگز از یاد نخواهم برد. خوب میدانستم که این جوشش شوق و هیجان عمومی نسبت بسن بخاطر شخص خودم نبود بلکه از آن جهت بود که من مظهر یک ایدآل و یک آرزوی بزرگ ملی شده بودم. در عین حال برای یک فرد امر ساده و بی اهمیتی نیست که مظهر چنین ایدآلی بشود و در چشم و دل آن همه مردم چنین مقامی بدست آورد. بدین جهت بود که از شادی و شغف سرشار بودم. اما عکس العمل های شخصی من اهمیت ناچیزی داشت زیرا مسائل بسیار مهمی در پیش داشتیم. فضا طوفانی بود. سنگینی حوادث و اهمیت فوق العاده زمان از همه چیز احساس میشد. دیگر تصمیمات ما با انتقاد و اعتراض کردن و به بیان عقاید و آراء شخصی محدود نمی ماند بلکه ما میخواستیم بکارهای بزرگ پردازیم و مردم را برای اقدامی دعوت کنیم که در زندگی کشورمان و میلیونها نفوس آن اثر میگذاشت.

آیا آینده برای ما و کشور ما چه چیزی همراه داشت؟ هیچ کس نمیتوانست بدرستی چیزی را پیشگویی کند اما برایمان بسیار روشن بود که فعلا یک مبارزه دشوار و تحمل مدتها رنج و فشار را برای خودمان و برای عزیزانمان در پیش داشتیم. همین فکر شوقمان را برمی انگیزت و ما را به مسئولیت خطیرمان متوجه میساخت. در آن کنگره هر رأی که میدادیم و هر یک از مصوبات ما صورت پیام تودمی با زندگی راحت، با آسایش، بارفاه خانوادگی و با محفل دوستانمان را پیدا میکرد و قبول دعوتی بود برای تحمل روزها و شبهای تنهایی زندان و رنجهای جسمی و روحی. در کنگره لاهور قطعنامه اصلی مربوط به

«استقلال» و اقدام و عمل برای تحصیل آن و دنبال کردن مبارزه استقلال جویانه تقریباً با اتفاق آراء تصویب شد. فقط چند تن معذور به آن رأی ندادند، در مقابل هزاران نفر از نمایندگان کنگره آنرا تأیید کردند. اخذ رأی در این موضوع در واقع در باره يك طرح جدید بعمل آمد که بصورت اصلاح اصلی استقلال پیشنهاد و مطرح شده بود و چون این پیشنهاد اصلاحی رد شد در نتیجه قطعنامه استقلال تصویب شده اعلام گردید. تصادف شگفت‌انگیزی بود که این رأی درست در نیمه شب روز ۳۱ دسامبر یعنی در موقعی که سال کهنه جای خود را به سال نو میداد اعلام میشد.^۱ در عین حال در همان موقع مهلتی هم که از طرف کنگره کلکته در سال قبل برای پیشنهادات ما از طرف دولت تعیین شده بود پایان میرسید. باین ترتیب تصمیم نویسی اتخاذ شد و تدارک مبارزه جدیدی آغاز گردید. ماشین عظیم آرزوی ملی بحرکت آمده بود در صورتیکه ما هنوز در تیرگی بودیم و نمیدانستیم چگونه و چه وقت مبارزه را آغاز خواهیم کرد. کمیته کنگره از طرف کنگره عمومی اجازه و اختیار کامل یافت که نقشه مبارزه را بهر صورتی که صلاح میداند طرح کند اما همه کس میدانست که اخذ تصمیم واقعی بمهده گاندی جی است.

در کنگره لاهور عده زیادی از نمایندگان استان مرزی نیز شرکت داشتند. نمایندگان منفردی از این ایالت همیشه در دورانیهای اجلاس عمومی کنگره شرکت میکردند و در چند سال گذشت «خان عبدالغفار خان»^۲ همواره انتظار داشت که در نهضت آزادیبخش ما شرکت جوید. در کنگره لاهور نخستین بار بود که گروه زیادی از جوانان ایالت مرزی با جریانهای سیاسی سراسر کشور تماس می یافتند. افکار جوان و شاداب ایشان تحت تأثیر روحیه جدید کنگره قرار گرفت و بهنگام بازگشت بایالت خود یکنوع احساس وحدت و اتحاد با مبارزه سایر نواحی هند در راه استقلال و آزادی در ایشان بوجود آمده بود و باینجهت از ذوق و شوق لبریز شده بودند. آنها جوانان و مردم ساده دلی بودند اما مردمی مثبت و اهل اقدام که کمتر از مردم سایر نواحی بحرف میپرداختند و بیشتر عمل میکردند. آنها بمحض بازگشت، به سازمان دادن مردم ایالت خود و ترویج فکر استقلال در میان ایشان آغاز کردند و موفقیت عظیمی هم بدست آوردند. مردان و زنان ایالت مرزی گرچه آخرین مردم هند بودند که دیرتر از مردم سایر نواحی به مبارزه استقلال طلبانه ملی پیوستند اما از سال ۱۹۳۰ به بعد همواره نقش درخشان و نمایانی اجرا کرده اند.

۱- سال میلادی معمولاً در نیمه شب روز ۳۱ دسامبر هر سال پایان می یابد و از همان لحظه سال جدید آغاز

میشود. اشاره مؤلف باین موضوع است - م.

۲- خان عبدالغفار خان از رؤسای قبایل مرزی هند که یاران نام دارند بود و يك نهضت مبارزه ملی بنام سرخ

پیراهنان بوجود آورده بود. در صفحات آینده مطالب بیشتری درباره او خواهیم دید. م.

بلافاصله پس از کنگره لاهور و طبق توصیه نامه های آن پدرم از تمام اعضای کنگره که در مجمع قانونگزاری مرکزی و شوراهای ایالتی شرکت داشتند و در واقع با دولت همکاری میکردند دعوت کرد که برای عدم همکاری با دولت از مقامهای خود استعفا بدهند و کناره بگیرند. تقریباً همه آنها مثل يك تن واحد باین دعوت پاسخ مثبت دادند و از کارهای خود کناره گرفتند. فقط تنی چند بودند که این پیام را نپذیرفتند و بامید انتخابات آینده و استفاده از کمک دولت در کارها و مقامات خود باقی ماندند.

ما هنوز هم نسبت بآینده دچار ابهام بودیم. با وجود اینکه کنگره از خود ذوق و شوق فراوان نشان داده بود هیچکس نمیتوانست پیش بینی کند که کشور در مقابل يك دعوت عمومی برای اقدام و عمل مشترك چگونه پاسخ خواهد داد. ما کشتی های خود را سوزانده بودیم^۱ و راه بازگشت نداشتیم اما سرزمینی که در برابر ما گسترده بود هنوز صورتی مبهم و ناشناس داشت. بمنظور آغاز فعالیت و برای آنکه میزانی از روحیه کشور بدست آوریم روز ۲۶ ژانویه را بعنوان «روز استقلال»^۲ اعلام داشتیم و درخواست کردیم که در آنروز در سراسر کشور مراسمی بر پا شود و همه در راه تحصیل استقلال سوگند یاد کنند. بدین شکل در حالیکه نسبت به برنامه خود مشکوک بودیم اما سرشار از اشتیاق برای انجام کاری مؤثر در انتظار تحول حوادث ماندیم. اوایل ماه ژانویه را در الله آباد بودم. پدرم اغلب در خانه نبود. آنوقت مصادف با دوران مراسم عمومی مذهبی و مبارک بود که «ماگملا»^۳ نام دارد. گمان میکنم که آن سال اصلی «کومبه» بود و صدها هزار مرد وزن دائماً بسوی الله آباد یا «پرایاگ»^۴ مقدس میرفتند تا مراسم زیارت و آداب مذهبی

۱- اشاره به سفر جنگی طارق بن زیاد سردار معروف عرب است که در قرن دوم هجری فشون اسلام را از مراکش و از راه جبل الطارق با کشتی به اسپانیا برد و بعد تمام کشتی ها را سوزاند و بسربازان خود گفت که دیگر راه بازگشت نیست و چاره ای جز پیش رفتن و پیروز شدن ندارند. و اتفاقاً بهمین جهت پیروزم شداد. اصطلاح «پل های پشت سر را ویران کردن» نیز بهمین مفهوم است - م.

۲- پس از نامین استقلال هند مجلس مؤسسانی که در سال ۱۹۵۰ تشکیل شد همین روز ۲۶ ژانویه را که سابقه تاریخی و ملی داشت روز اعلام جمهوریت معین کرد و اکنون همساله در این روز ملت هند جشن میگیرد. - م

۳- ماگملا بمعنی بازار مبارک عمومی است و نام مراسم مذهبت که هر ۱۲ سال یکبار در موقع معینی که هندوان برای آب تنی و غسل مذهبی در رودکنگ میروند انجام میگیرد این غسل های مذهبی «کومبه» نام دارد. - م

۴- حاشیه (۱) صفحه ۱۸۸ رجوع شود - م

۴- پرایاگ - نام قدیمی شهر الله آباد است. هم اکنون محلی که هندوان در نزدیک الله آباد در رودکنگ غسل میکنند «پرایاگ» نام دارد که محل مقدس بشمار میرود. یکی از ایستگاههای راه آهن نزدیک الله آباد هم - بهمین اسمی قدیمی هندو پرایاگ نامیده میشود - م.

۱. انجام دهند در میان آنها همه نوع اشخاصی بودند مخصوصاً دهقانان ، کشاورزان ، ناسب کاران ، پیشه‌وران ، بازرگانان ، سوداگران ، و صاحبان مشاغل آزاد دیگر. میتوان گفت که نمایندگان تمام جامعه هندو، با آنجا می آمدند . وقتی که این انبوه عظیم مردم و موج بی پایان انسانی را میدیدم که بسوی شط « گنگ » میرفتند یا از آنجا باز میگشتند با خود میگفتم که آیا آنها بدعوت ما برای روز استقلال چگونه پاسخ خواهند داد و در مقابل دعوت به «مقاومت عمومی» و فعالیت مسالمت آمیز برای تحصیل آزادی چه عکس-عملی خواهند داشت ؟ آیا چند نفر آنها از تصمیمات شگرف و تاریخی کنگره لاهور اطلاع دارند ؟ چه اعتقاد و ایمان شگفت انگیز و نیرومندیست که در طول هزاران سال در آنها باقی مانده و آنها را از گوشه و کنار هند برای غسل کردن در رود مقدس « گنگ » باینجا میکشاند؛ آیا ممکن است که آنها اندکی از این نیروی عظیم ایمان خود را برای فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی و بمنظور بهبود زندگی شخصی خودشان نیز اختصاص دهند و بکار برند ؟ یا آیا آنها چنان از افکار و عقاید مذهبی و سنن گذشته خود لبریز هستند که هیچ‌وجه نمیتوانند از چنگ آن بگریزند و بچیز دیگری هم فکر کنند ؟ البته میدانستم که این افکار جدید در آنها بوجود آمده است و حرکات امواج همین تمایلات تازه توده‌های مردم بوده است که در طی دو ازرده سال اخیر قیافه هند را در گون ساخته است . در مورد وجود و قدرت فعالیت این نیروی که در پشت این افکار و تحولات قرار داشت تردیدی نبود. با اینهمه تردیدهای دیگری باقی بود و سؤالاتی مطرح میشد که جواب گفتن فوری بآن آسان نبود: آیا این افکار جدید تا چه اندازه در مردم ریشه دو انده است ؟ آیا چه اندازه ایمان و نیرو برای تحقق این افکار وجود دارد ؟ آیا مردم تا چه اندازه قدرت متشکل شدن و مقاومت کردن خواهند داشت ؟

خانه ما انبوه زائرین را بخود جلب میکرد . زیرا بر حسب اتفاق در نزدیکی «بهارادواج» قرار داشت که یکی از اماکن متبرکه است و معمولاً مردم برای انجام مراسم مذهبی با آنجا می آیند . در دورانهای قدیمی یکنوع دانشگاه ابتدائی هندو در آنجا وجود داشته است و در روزهای مذهبی «ملا» صفوف بی پایان مردمی که برای زیارت به آنجا میرفتند بدیدن خانه ما هم می آمدند. تصور میکنم که بیشتر، کنجکاوی و میل دیدن اشخاص مشهوری که نام آنها را زیاد شنیده بودند و مخصوصاً میل دیدن پدرم ، آنها را بخانه ما میکشاند. اما عده زیادی از آنها هم بخاطر تمایلات سیاسی‌شان می آمدند و درباره کنگره و تصمیماتی که گرفته شده بود اقداماتی که در پیش بود سؤالاتی میکردند . بعلاوه اکثر آنها در فکر اشکالات اقتصادی خود بودند و میخواستند بدانند که درباره آنها چه باید

کرده‌ها آنها شعارهای سیاسی ما را بخوبی میدانستند و در تمام روز، خانه ما از صدای مردمی که این شعارها را تکرار میکردند بلرزه میافتاد. مردم در گروه‌های بیست نفری، پنجاه نفری و حتی صد نفری پیش ما می آمدند و پشت سرهم فرا میرسیدند. در آغاز روز برای هر دسته از آنها چند کلمه می حرف میزدیم اما بزودی ناچار از این کار صرف نظر کردیم و فقط هر وقت دسته تازه می آمد آهسته بآنها سلام میگفتم. اما همین کار هم اندازه نمی داشت و بعد دیگر سعی میکردم خود را مغفی سازم ولی بیهوده. صدای شعارهای مردم دائماً اوج میگرفت و در همه جا طنین میافکند. ایوان‌های منزل از ملاقات کنندگان پر میشد. در پشت هر در و هر پنجره چشمهای متجسس و کنجکاو نظاره میکرد. مجال بود که بتوانیم کار کنیم، حرف بزنیم یا غذا بخوریم یا بهیچکاری پردازیم. این وضع نه فقط صورت مزاحم و خسته کننده پیدا کرده بود بلکه کم کم ناراحت کننده و خشم آور میشد. معینا چه میشد کرد؟ باز هم مردم می آمدند و با دیدگانی که از محبت و حق شناسی میدرخشید با نگاه میکردند، در حالیکه یک دنیا فقر و رنج که در طی نسلها و نسلها بر روی هم انباشته شده بود در اعماق چشمانشان موج میزد. و در عین حال در نگاهشان سپاسگزاری و حق شناسی پیریائی پیدا بود و بهنگام بازگشت خود از پیش ما جز اندکی مهربانی و محبت توقعی نداشتند و چیزی نمیخواستند. آیا چگونه ممکن بود که انسان در برابر آنچه احساس علاقه و مهربانی و فداکاری، تأثر ناپذیر بماند و بآنها پاسخ نگوید.

در آن زمان خانسی از دوستان نزدیک ما پیش ما بود. و اغلب ما نمیتوانستیم با سودگی با او صحبت کنیم زیرا هر پنج دقیقه یکبار من ناچار میشدم بیرون بروم، خود را بمردم نشان بدهم و چند کلمه می برایشان صحبت کنم. در سایر مواقع هم صدای فریادها و شعارهای مردم که در همه جا طنین میانداخت ما را کرمیکرد. این دوست، از وضعی که من دچار آن شده بودم خیلی لذت میبرد. همچنین خیال میکنم از آن جریان که او آنرا نشانه محبوبیت من در میان توده‌های مردم میشمرد خیلی متعجب شده بود (در واقع مردم برای دیدن پدرم می آمدند اما چون او نبود ناچار من با آن هیجانات مواجه میشدم). یک روز آن خانم ناگهان رویش را بمن کرد و پرسید که نظرم درباره این ستایشها چیست. آیا از آنها احساس غروری نمیکنم؟ پیش از آنکه جواب او را بدهم لحظه‌ای مردماندم و او تصور کرد که شاید سؤال بیجائی درباره یک موضوع خصوصی و شخصی را مطرح ساخته است و از این جهت عذر خواست. معینا من بهیچوجه از آن سؤال ناراحت نشدم فقط نمیتوانستم براحتی بآن جواب گویم. فکرم بحرکت در آمد و به تجزیه و تحلیل احساسات و عکس‌العملهای روحی خود پرداختم که بسیار آشفته و درهم بود.

راست است که من تقریباً بر حسب اتفاق به یک مقام شامخ و کم نظیر و به محبوبیت

بسیار در میان توده‌های مردم رسیده بودم. در نظر طبقات تحصیل کرده مورد احترام بودم در نظر مردان و زنان جوان، یکنوع قهرمان بشمار میرفتم که هاله‌ئی احساساتی در اطرافم وجود داشت. برایم سرودهای افتخار ساخته بودند و افسانه‌های باور نکردنی و بسیار مسخره در باره‌ام نقل میکردند. حتی اغلب حربان سیاسی و رقیبانم نیز درباره‌ی من به نیکی سخن میگفتند و اظهار میداشتند که من خالی از شایستگی و حسن نیت نیستم.

شاید یکی از مقدسین و یا يك غول دور از انسانیت بتواند در برابر این وضع لاقید و تأثیر ناپذیر بماند در حالیکه من نه این هستم و نه آن. این افکار که در مغزم میگذاشت، مرا کمی سرمست میساخت و اعتماد و نیروی بیشتری بمن می‌بخشید. چون بسیار دشوار است که شخص بتواند خود را آنطور که در واقع هست و بآن صورت که بنظر اشخاص دیگر جلوه میکند ببیند، نمیتوانم درباره‌ی خودم قضاوت صحیح و کاملی داشته باشم اما رویهمرفته خیال میکنم که رفتار من همچون يك دهاتی ساده‌ئی بود که روشی عالیجنابانه بخود بگیرد یا شبیه يك هیچ‌کاره که رفتار دیکتاتورها را داشته باشد. با اینهمه تصور نمیکنم که واقعا چنین ضعف‌هائی در من نمایان بود. خیال میکنم که همواره استعدادها و شایستگی‌های خود را بدرستی میسنجیدم و عادت نداشتم که آنها را کم ارزش تر از واقع جلوه دهم اما در عین حال بدرستی هم میدانستم در من هیچ چیز فوق العاده و حیرت‌انگیز وجود ندارد و همیشه به ضعف‌های خود توجه کامل داشتم. عادت کردن بیازرسی دائمی درون خودم بدون شك بمن کمک میکرد که در هر کار اندازه متعادل را حفظ کنم و بسیاری از حوادث را که با شخص من مربوط میشد با دید صحیح و منصفانه مورد ملاحظه قرار دهم. تجربه‌ی زندگی اجتماعی بمن ثابت کرده بود که شهرت و محبوبیت همیشه دلیل مسلم لیاقت و ذکاوت نیست بلکه اغلب تیول و سرمایه‌یست که به اشخاص نامناسب داده میشود.

بارها از خود پرسیده‌ام که آیا شهرت و محبوبیت من بخاطر ضعف‌ها و عیوبم بوده است یا بخاطر نیکی‌ها و جهات مثبتم؟ چرا، آری چرا من مورد توجه و علاقه عمومی واقع شده‌ام؟

این وضع مسلماً بخاطر پیروزیهای روشنفکرانه‌ی من که هیچ جنبه‌ی فوق العاده‌ئی نداشت نبوده زیرا اصولاً این قبیل موفقیت‌ها ندرتاً موجب شهرت و محبوبیت عمومی میشود. همچنین بخاطر اصطلاح «فداکاریها»ی من هم نبود زیرا هزاران هزار نفر از هندیان در فداکاری بی‌نهایت از من جلوتر بوده‌اند. در واقع شهرت قهرمانی من هم کاملاً بیجا و نادرست بود، زیرا نه فقط خود را يك قهرمان میدانستم و احساس نمیکردم بلکه بطور کلی روشهایی از این قبیل مانند تمام حالات و حرکاتی که بشخص صورت تصنی می‌دهد در نظر

احتمالاً بوده است، اما از نظر حالات رومانتيك و شاعرانه هم گمان نمیکنم کسی باشد که کمتر از من چنین حالاتی داشته باشد. بارها برایم اتفاق افتاده است که شهادت و دلیری جسمی یا روحی از خود نشان داده‌ام اما احتمالاً این کار هم بخاطر غرور، غرور فردی، غرور دسته-جمعی، غرور ملی و بخاطر بیزاری و تنفر از هر نوع جبر و زور بوده است.

خلاصه، برای سؤال خود پاسخ قانع کننده و شایسته‌ئی پیدا نمی‌کردم و نمیتوانستم دلیل شهرت و محبوبیت خود را کشف کنم. از آن موقع بود که بتحقیق درباره خود ادامه دادم. ملاحظه کردم که یکی از عجیب‌ترین افسانه‌هایی که درباره پدرم و من رواج دارد اینست که گویا ما عادت داشتیم که هر هفته پیراهن و لباس‌های زیر خود را پیش یکی از لباس شویی‌های پاریس بفرستیم که در آنجا بشویند؛ با وجود تمام تکذیب‌هایی که از جانب ما میشد این افسانه همچنان دوام داشت، آیا واقعاً چیزی شگفت‌انگیزتر و خیالی‌تر از این ممکن بود؟ بنظر من اگر چنین شخص ابلهی پیدا شود که خود را با چنین خودنمایش‌های بیهوده مشغول سازد شایسته آنست که بعنوان پادشاه احساق‌ها انتخاب شود. یکی دیگر از افسانه‌های رایج درباره ما این بود که من تحصیلات دوران جوانیم را با «پرنس آف ولز» (ولیعهد انگلیس) انجام داده‌ام. حتی گاهی نقل میکردند که هنگام بازدید که پرنس مزبور در سال ۱۹۲۱ از هند بعمل آورد مرا هم پیش خود فراخوانده است. در حالیکه من آنوقت در زندان بودم. و نه تنها هرگز با او در يك مدرسه نبوده‌ام بلکه حتی فرصت ملاقات با او و حرف زدن با او را هم نداشته‌ام!

نمیخواهم باین ترتیب بگویم که شهرت و محبوبیت من بر اثر افسانه‌هایی از این قبیل بوجود آمده است. شاید این شهرت بر اساس استوارتری بنا شده باشد اما بدون هیچ تردید همانطور که این یاوه‌گوئیا نشان میدهد روپوشی از ابتدال آنرا در خود گرفته بود. در هر صورت از آنجا که من از طبقات بالائی اجتماع بیرون آمده بودم این فکر شایع شده بود که من زندگی برتجمل و آسایشی داشته‌ام که بعداً بخاطر منافع ملی فداکاری کرده‌ام و از آن چشم پوشیده‌ام و در هند هم فداکاری کردن و چشم پوشیدن از تنعمات و اعراض کردن از آسایش‌ها همه کس را مبهوت و خیره میسازد. اما باید بگویم که اگر واقعاً مبنای شهرت من چنین چیزها و چنین تخیلاتیست بهیچوجه از آن راضی نیستم؛ من همیشه نیکی‌ها و شایستگی‌های مثبت را بر منفی ترجیح میدهم. صرف نظر کردن از زندگی و فداکاری بیهوده و تسلیم شدن بتغیلات موهم هرگز بهیچوجه مراجلب نکرده‌است. من برای این خصال از جهات دیگری ارزش قابل‌هستم. چنین خصالی يك نوع ارزش‌ترین و پرورش را برای روح و فکر دارد و لازم بشمار میرود، همانطور که يك ورزشکار هم برای حفظ قدرت و نیروی جسمی خود به يك زندگی ساده و منظم احتیاج دارد. من عقیده دارم

که قدرت تحمل ناملايمات و استقامت روحی برای کسی که میخواهد در راه منظوره‌های بزرگ گام بردارد يك شرط لازم و اساسی است. اما در عین حال زندگی را بصورت مرتاضان نگریستن و آنرا نعی کردن و از شادیه‌ها و شادمانیه‌ها و لذات زندگی اعراض کردن هرگز برایم خوشایند نبوده است و نیست. من هرگز از هیچ چیز که در نظر من با ارزش بود تماماً صرف نظر نکرده‌ام... اما بدیهی است که میزان ارزشها تغییر پذیر و متفاوت است و ممکن است بسیار چیزها برای دیگران با ارزش باشد که در نظر من ارزش واقعی ندارد. سؤالی که آن دوست برایم مطرح ساخت هنوز هم بدون جواب مانده است.

آیا واقعاً من از این ستایش مردم احساس غروری داشته‌ام؟ حقیقت اینست که از این ستایش‌ها هیچ خوشم نمی‌آمده است و همیشه از آن گریزان بوده‌ام. در عین حال به آن عادت کرده‌ام و موقعی که آنرا نمیدیده‌ام انگار چیزی کسر داشته‌ام. در هر دو صورت من ناراضی میمانده‌ام اما رویه‌مرفته دیدن انبوه مردم در اطرافم همیشه برایم صورت يك احتیاج مخفی و نامرئی را داشته است. فکر اینکه من میتوانسته‌ام در آنها اثر بگذارم و ایشانرا با اقدام و عمل و ادار سازم بمن این احساس را میبخشید که بر قلوب و افکار مردم تسلطی دارم و این امر میل به تسلط و قدرت مرا ارضا میکرده است. مردم هم متقابلاً در من نفوذ و تأثیر فوق العاده داشته‌اند. همیشه اظهار اعتماد و محبت ایشان مرا عمیقاً تکان داده است و وادار ساخته است که به آن احساسات بطور شایسته پاسخ بدهم. هر چند که من هوادار تمایلات فردی و اندیویدو آلیستی خود بوده‌ام گاهی سدهای این تمایلات برایم درهم شکسته است و احساس کرده‌ام که شريك بودن در شکنجه‌ها و رنج‌های مردم برایم از آسایش و سلامتی فردی خودم با ارزش تر است. اما این سدها همیشه هم به آسانی درهم نمی‌شکست و اغلب مقاومت میکرد و من از فراز آنها و جدا از مردم به مردم نگاه میکردم و از این حالات شگفت‌انگیزی که نمیتوانستم بدرستی در کشان کنم متعجب میشدم.

همانطور که در بدن انسان چربی کم کم و بشکلی نامرئی افزایش می‌یابد و شخص را چاق میکند. غرور و خودخواهی هم آرام آرام بر شخص مسلط میگردد. کسی که دستخوش آن میشود باین افزایش تدریجی و روزانه توجهی ندارد. خوشبختانه خشونت‌های این دنیای بی‌احساس در کمین است تا هیا هو و ادعاهای میان‌تهی و بی‌ارزش را فرو نشانند و حتی بکلی نابود سازد و درهم بشکند. در هند هم این قبیل خشونت‌های زندگی کم نیست و غرورهای بیجا را از ما میگیرد. برای ما زندگی مدرسه‌می‌دشوار و رنج‌آستادی‌سخت‌گیر و بدون اغماض بوده است.

من در زندگی خود، يك خوشبختی دیگر هم از يك جهت دیگر داشته‌ام: خانواده‌ام، دوستانم، و رفقایم بمن کمک داده‌اند تا از هر چیز، تصویری صحیح و طبیعی داشته باشم و